



مرکب

زندگی در ابدیت



(مد ظله)

حضرت آیت الله محمد رضا نگوینام

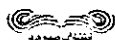
مرگ و زندگی در ابدیت

(مد ظله العالی)

♦ حضرت آیت الله محمدرضا نگو نام

سرشناسه: نگو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: مرگ و زندگی در ابدیت
/ محمدرضا نگو نام.
مشخصات نشر: اسلام شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۸۰ ص.؛ ۱۹/۵ x ۹/۵ س.م
شابک: ۹ - ۶۱ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: مرگ -- جنبه های مذهبی -- اسلام
موضوع: زندگی پس از مرگ
موضوع: معاد موضوع: رستاخیز
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱۲۲/۲۲۲ م۸ ن BP
رده بندی دیویی: ۴۴/۲۹۷
شماره ی کتاب شناسی ملی: ۲۹۸۳۴۸۵

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۲
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۳۰۰۰ ریال
تهران - اسلام شهر - نسیم شهر - و جیه آباد
دوازده متری جواهرزاده - پلاک ۳۶
کد پستی: ۲۷۶۹۱۳۸۵۷۵
تلفن مرکز پخش: ۲۵ ۳۲ ۹۰ ۱۵ ۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN: 978 - 600 - 6435 - 61 - 9



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار
۲۷	چرایی، چیستی و چندگانگی مرگ
۲۹	تفاوت مرگ با برزخ و قیامت
۳۰	حرکت عمودی به سوی مرگ
۳۲	مرگ گوارا، مرگ دردناک
۳۳	مرگ دنیادوستان
۳۴	مرگ خوبان
۳۶	چگونگی مرگ
۳۷	حشر با کردار
۳۹	نشاط زندگی
۴۰	سوار بر دنیا
۴۲	چهره‌ی ثابت دنیا
۴۳	مثال‌های مرگ

۴۴	دیدن قیامت
۴۵	اصلاح معرفت
۴۵	صور اسرافیل
۴۷	ترازوی کردار
۴۹	ممنشینی با کردار
۵۲	جزای دنیوی کردار
۵۳	قرآن کریم و جزای کردار
۵۵	شاهدان کردار
۵۷	وعده و وعید حق تعالی
۵۹	چگونگی قیامت
۶۱	انسان؛ انواع چدگانه
۶۵	حالات متفاوت آدمیان در قیامت
۶۷	دریافت بهشتی یا جهنمی بودن خود
۷۰	خلود و جاودانگی
۷۴	نمایانی قامت حق تعالی
۷۷	نعمت‌ها و نعمت‌های اخروی

پیش‌گفتار

عالمان قدیم همه‌ی اشیا را سنگین می‌دانستند و اصل در اشیا را پایین آمدن می‌پنداشتند و مانند آتش که بالا رفته بود را «جسم عالی» نام می‌نهادند؛ ولی تلاش‌های گالیله و نیوتن مشخص نمود که پایین آمدن در ذات اشیا قرار نگرفته است؛ بلکه این زمین است که کشش و جاذبه دارد. همین‌طور دانسته شد که زمین مرکز نیست، بلکه خورشید مرکز است. شاید در آینده‌ی دور کسی بیاید و بگوید خورشید هم مرکز نیست و کره‌ای دیگر مرکز است و شاید آن هم مرکز نباشد؛ هرچند هر کدام نسبت به مادون و مجموعه‌ای مرکز است. همین‌گونه است قصه‌ی مرگ و مردن. ما می‌بینیم همه می‌میرند و بیمار می‌شوند و با بیماری درد و سختی همراه هستند و اشیا نیز همین حالت



را دارند و گمان می‌کنیم اصل در اشیا نابودی و از بین رفتن است؛ در حالی که اصل در اشیا «بقا» و زندگی در «ابدیت» است و چیزی فانی نمی‌شود؛ ولی ما زمانی که عالم کون و فساد را می‌بینیم، از بین رفتن آن‌هاست که به ذهنمان می‌آید. کون و فساد برای دنیا و ناسوت است و در دیگر عوالم وجود ندارد؛ بنابراین اگر از زمین بالا رویم، دچار پیری، خرابی، فساد، نابودی و مرگ نمی‌شویم که در اصطلاح دین به چنین عالمی «آخرت»، «بهشت» و «جهنم» گفته می‌شود.

«مرگ» مشکل دنیا نیست؛ زیرا هر مشکلی که سپری شود، مشکل نیست و دنیای گذرا نمی‌تواند مشکلی داشته باشد. مشکل آن است که باشد و سپری نشود. می‌توان گفت دنیا مشکلی ندارد و تنها مشکل آن است که آدمی در آخرت در برابر حق تعالی بتواند از آن‌چه انجام داده است پاسخ گوید و برای آن دلیل و حجت موجه داشته باشد.

هستی زیبایی را به همراه زشتی دارد و حقیقتی زیباتر از «ابد» وجود ندارد و موجودات چه بخواهند و چه نخواهند، «ابدی» هستند.

آدمی را غایتی جز «ابد» سزاوار نیست و هر اندیشه و عملی جز آن در گرو نابودی و حرمان است.

باید سؤال‌های «چه شوم؟»، «چه می‌شوم؟»، «چه چیزی مناسب است که یک انسان، انسان شود؟» و «انسان به کجا تمسک کند؟» و «چه هدفی در دل پرورده شود؟» صورت ثبات و دوام گیرد، نه موقت و متغیر.

«مدیر دایره‌ی صفرم و از هر عدد دورم». این مصراع که آن را در یکی از غزل‌هایم آورده‌ام و خود محتوای یک غزل را در خود دارد بزرگ‌ترین انگیزه‌ی بی‌مهری مرا به دنیا تشکیل داده است. همگان از بس امور دنیوی و مادی را شب و روز در خود مشاهده می‌کنند، برای رسیدنش سر و دست می‌شکنند و بسیار می‌شود که جان خود و دیگران را بر سر آن می‌گذارند، چه آفت‌ها، جنایت‌ها و بازی‌ها که بر سر این امور پیش آمده است و باز هم می‌آید.

چیزی که در این جا می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که تمامی این پرسش‌ها - از خود یا دیگری - دو چهره‌ی متفاوت دارد: درست یا نادرست،



خوب یا بد و یا دو قطب دیگر که برای بیان آن آورده شود. اگر این پرسش‌ها و کوشش‌ها در تحقق عملی، چهره‌ی «ثبات» و «ابد» پذیرد، چه بسیار عاقلانه و به‌جا می‌باشد و چنانچه چهره‌ی متغیر، موقت و محدود داشته باشد، یک بازی، فریب، خودنمایی و خودکوچک‌بینی بیش نیست. اگر کسی این امور را برای زمینه‌ای به‌طور همیشگی و دایمی و ابدی در سر می‌پروراند، یافته و در غیر این صورت، ساخته است. این جاست که باید گفت بسیاری از مردم در گروه بازندگانند و برنده در این امور کم‌تر یافت می‌شود. هر کس برای تحقق این پرسش‌ها تنها آماده‌سازی خود را در دنیا و از برای دنیا در نظر می‌گیرد و ابد و دوام را کم‌تر در سر می‌پروراند، رشد می‌کند و سبب رشد خود می‌شود و مال، علم و هنر را در مصرف خود در می‌آورد و هرگونه خوب و بد دیگری را فقط برای اشباع انگیزه‌های فردی، موقت، محدود و نفسانی خود می‌خواهد. ولی کم‌تر کسی می‌تواند دعوی ثبات و ابد در امور را داشته باشد؛ زیرا از نونهالی تا جوانی و تا حد کمال و دیگر مراحل زندگی، خود را برای بهره‌گیری از امور دنیا آماده می‌سازد، بدون آنکه ابد در سر

بپروراند؛ هرچند ممکن است بسیاری «مفهوم» ابد
 را بدانند و به آن اعتقاد داشته باشند، اما «حقیقت»
 ابد را نمی‌یابند و حرکت به سوی ابد و آمادگی برای
 زیارت ابد ندارند و این به‌طور خودآگاه در تمامی
 امور، جز برای اولیای حق ممکن نیست؛ با آن‌که
 همه به سوی ابد می‌روند و در ابدیت گام می‌زنند و
 بی‌توجه به این معنا خود را متوجه زوال و حدوث
 می‌سازند و وجود خودآگاه خود را در این مسیر
 سوق می‌دهند و می‌بینند که این امور بعد از اندکی
 به دست فراموشی سپرده می‌شود و در نظر فرد،
 تغییر یا ثباتی برایش نمی‌ماند؛ هرچه به دست
 می‌آورد؛ از خوب و بد، ناگاه تمام می‌شود و خود را
 در خودیت خود مشاهده نمی‌کند و تمامی
 نقش‌هایی که بر آب زده است را از دست می‌دهد.
 تمام آرزوها، امیدها، تلاش‌ها، کوشش‌ها و هزوان
 واژه و مفهوم دیگر، افراد را این‌گونه مشغول می‌کند.
 از مال و ثروت تا زن و زندگی، پست و مقام، علم و
 عنوان تا مصادیق برتر و پایین‌تر از این امور، آدمی را
 در دو روز دنیا سرگرم می‌دارد و بعد از اندکی، دیگر
 هیچ چیز برای انسان باقی نمی‌ماند. البته - اگر در
 توان فردی باشد - می‌تواند کسانی که خود را سرگرم

چهره‌ی حدوث دنیا می‌سازند را مشغول سازد و در این صورت، آنان بیش از کودکی نیستند که می‌سازد و خود، ساخته‌ی خویش را خراب می‌کند یا آن را برای او خراب می‌کنند.

کسانی که چهره‌ی ثبات را در سر می‌پرورانند، می‌توانند هرگونه تلاشی را به‌خوبی توجیه نمایند و خود را به آن وابسته سازند. هرکس باید نقش خویش را در آئینه‌ی این دو معنا جست‌وجو نماید و ببیند در کجا جا دارد و در خود چه می‌پروراند.

البته تمامی این امور باید خارج از تعصب و فریب شخصی و تجاهل باشد و چنانچه هرکس مشاهده در ضمیر خود کند، خود را می‌بیند؛ البته اگر ضمیری برای خود باقی گذارده باشد.

پس با خود فکر می‌کنم چه شدم، چه شده‌ام و چه باید بشوم؟ به هیچ اسم و عنوانی میل ندارم و دل از تمامی این امور بریده‌ام، بیزارم که چیزی شوم و هدفی را دنبال کنم که چهره‌ی محدود داشته باشم، می‌بینم هرچه شدم، کوچک می‌شوم و بهتر این است که خود را کوچک نکنم و چیزی نشوم. یک یا دوهزار، صدهزار، میلیون و دیگر اعداد و ارقام محدود است. وصف با تمام بی‌وصفی وصف

کل است. مال اندوزم، مال شوم یا علم؟ تمامی
عنوان‌ها و دیگر امور زشت و زیبا همه کوچک
است و برای بزرگی. بهتر آن است که چیزی نشوم؛
البته بی‌هدف و بدون غایت نیز نیستم و تمام آرزویم
این است که دست در غیب اندازم و خود را
آن‌سویی نمایم و تمام همت خود را بر این امر تنها و
بادوام صرف نمایم و خداوند نیز در این امر، مرا
مشوق است و تابش نورش را می‌دهد، بدون آن‌که
فکر کنم و ناگاه خود را در ظرف نمایشش به رقص و
چرخ مشغول می‌بینم، خود می‌برد و می‌دوزد و بر
تنم می‌کند و تنها کاری که می‌کنم این است که نگران
خدایی و استقلال و غنا و داوری او نشوم.

هرچه می‌رسد، هرچه می‌تراشد و هر سنگی که
به سرم می‌خورد، دردش را نیز به خورد او و
می‌گذارم و دردی مرا نرسد. آن‌قدر این وضع را
تحمل می‌کنم تا چهره‌ی ثبات را در خود بیابم و در
غیب را گشوده بینم. در این صورت است که از
چهره‌ی حدوث و زوال گریخته‌ام؛ پس در حال
حاضر که خود را در سنین چهل ثبت می‌بینم، از این
طرف بریده‌ام و از پشت بام دنیا رمیده و به پشت در
آن چهره در جا می‌زنم و با دست، پا و سر بر در

می‌زنم تا لحظه‌ای که این در باز شود و مشاهده‌ی
چهره‌ی ثبات کنم. این حالت اگرچه سخت است و
چندان هم شیرین نیست، به شیرینی می‌رسد و به
مراتب، بهتر از چهره‌ی بی‌رنگ و رو و بی‌مزه‌ی
حدوث است که هر کس به کاری مشغول است و ما
در این زمان مشغول این کاریم و چنگ بر زلف هر
چین این امر داریم و از همه‌ی امور و از جنگ، صلح
و سرو صدا رها شده و تنها در هوای این معنا
می‌باشیم و هر چه پیش آید و هر سنگ و گلی که به
سرمان خورد، نوش جان می‌کنیم و باکی نداریم و
تنها در بند این معنا هستیم که به چهره‌ی حدوث باز
نگردیم و خود را به آن سوی چهره‌های حدوث
رسانیم، قبل از بردن نفس خویش به آن سوی
چهره‌ها این راه رفتنی را برویم، به امید «ثبات» و
«ابد». این از ما، و دیگران هم خود باید خویش را
ترسیم کنند و دعوی باطل و بی‌جا را در خود
نپرورانند.

اگر کسی «ابد» را در خود یافت و به نوعی
حقیقت آن را مشاهده نمود، دیگر مشکل دنیا
ندارد. کسی که گرفتار «ابد» باشد، دنیا گرفتارش
می‌کند.

هم‌سویی با «ابد» می‌تواند دنیا را به قدری
کوچک نماید که قابل رؤیت باشد و همین معناست
که مؤمن را به قدری توانا می‌کند که هیچ امر دنیوی
نمی‌تواند او را به زانو در آورد و دار و ندارش را به
هیچ انگارد و تنها به حق می‌اندیشد. همین معنا
می‌باشد که اولیای الهی را سرمست از باده‌ی عزت
و استقامت می‌کند و هر امر دنیوی را به هیچ
می‌گیرد و تنها به حق فکر می‌کنند و بس.

کسی که چشم بر «ابد» و حق بدوزد، هرگز تحت
تأثیر این‌گونه امور قرار نمی‌گیرد و در کشاکش
حوادث و ناملایمات، خود را استوار و برقرار
می‌بیند؛ اگرچه ممکن است لازم باشد که چنین
حالتی را از خود پنهان نماید و آن را ظاهر نسازد تا
در مقابل دشمنان از هرگونه آسیب قهری، مصون و
محفوظ بماند.

ابدیت هر کس را نیز همین معنا ثابت می‌کند و
هر کس، خود را در وجود خود می‌بیند و باز
می‌یابد.

مرگ دیدنی است تا شنیدنی اما دیدن مرگ،
دیدنی است. مرگ و دیدن مرگ هر دو دیدنی
است، ولی میان این دو تفاوت است. دومی ممکن

است بازگویی داشته باشد، ولی اولی هرگز.

برای رسیدن به «ابد» باید از پل «مرگ» گذشت. برای گذر از این پل پر تلاطم، باید آمادگی داشت. مرگ امری است واقعی و حقیقی که تحقق و وقوع آن نسبت به آدمی راست است و باید آن را باور داشت و باید از پیش نسبت به آن آمادگی کامل پیدا کرد تا در زمان تحقق، مضطرب و مشوش نشد.

هیچ کس را از مردن، گریزی نیست و فرار از آن برای هیچ فردی و بلکه برای هیچ چیزی ممکن نیست. عاقل باید خود را آماده‌ی مردن کند و پیش از مردن، خود بمورد و قبل از غسل، کفن، تابوت، تشییع جنازه، قبرستان، قبر و دفن خود، این کارها را فراوان انجام دهد و آن را بر خود تمرین کند تا زمانی که مرگ به طور قهری برای او پیش می‌آید، در امری قرار نگیرد که برای او تازگی دارد.

باید خود را میراند به مجاز و اگر شد به حقیقت. باید خود را غسل داد به ظاهر و اگر ممکن است به حقیقت و باطن. باید خود را کفن نمود به ظاهر و به پارچه‌ی سفید، و به باطن، ترک و انقطاع کامل از دنیا و تمامی مظاهر آن داشت. بعد بر خود نماز خواند یا کسی را واداشت تا بر ما نماز میت بخواند با این

تفاوت که اگر کسی بر او نماز گزارد، کفن ظاهر را نیز از خود دور نکند و نمازگزار بر همان هیأت و در کفن در بسته بر او نماز بخواند و اگر می‌خواهد خود بر خویش نماز بخواند، کفن ظاهر و پارچه را رها کند؛ ولی کفن انقطاع کامل را از خود دور نسازد.

بعد از نماز، باید خود را تشییع جنازه کرد در حالی که ظاهر او آرام و بی‌صداست؛ ولی با باطن پرجوش و خروش، گام‌های آرام و آهسته و کوتاه و با زمزمه‌ی حقیقی و لفظی: «لا اله الا الله» تا آن‌که خود را به گورستان رساند. در مقابل در گورستان باید خود را بر زمین گذارد و اذن دخول گورستان را گفت و مردگان را به شهادت گرفت و دعای آن را با توجه و خلوص تمام و با قصد معنای تکرار کرد و همه‌ی مردگان را به انس و هم‌یاری با خود دعوت نمود و سپس آنان را دعا کرد و مغفرت حق را برای آنان خواستار شد و طلب بخشندگی پروردگار را برای خود از آنان درخواست کرد.

سپس با دلی پر از امید و روحی شاد و قلبی آرام، جنازه‌ی خود را وارد گورستان نمود و گوری را که روزی گور ابدی خواهد بود برگزید و اگر آن گور یافت نشد، هر گور آماده‌ای که به دست آورد، آن را

از خود بداند و آهسته با همان خصوصیات شرعی خود را نزدیک کرد و جنازه‌ی خود را وارد قبر نمود، بندهای کفن را باز کرد، سنگ و خشت لحد را گذارد، تلقین را با توجه خواند و خود را از تمامی دنیا تکان داد و مابقی خشت‌ها را گذارد و گور را پر از خاک کرد و فاتحه‌ای نیز برای خود قرائت نمود.

پس از آن، حقیقتی را که در گور نهاده است دنبال کند تا سؤال، جواب و انتظار قدوم حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و حضرات معصومین علیهم السلام. پس خود را همراهی کند تا برزخ، قیامت، حساب، محشر، صراط، دوزخ، بهشت و برتر و بالاتر از تمامی این‌ها تا حق تعالی، بدون توجه به دنیا، آخرت، نعمت، ثواب و عقاب آن.

بعد از آن‌که تمامی عواقب و مواقف را پشت سر نهاد، به خود آید و بگوید خدایا، گویی باز هم باید به دنیا باز گردم، و دوباره خود را در خود باز یابد و بی هر میل و طمع و به حکم وظیفه و تکلیف خود را به قبر و گورستان رساند و از آن‌جا به دنیا پای نهد و باز نیز دنیا را همراهی کند.

این عمل برای هر نفس سرکش یا مطیع نافع و سودمند است. اگر این عمل به‌طور کامل و با توجه و

دقت پی‌گیری شود، آدمی خود را باز می‌یابد و دل از هر سرور و غمی باز می‌دارد. تکرار این کار و تمرین آن، فواید غیبی و شهودی بسیاری همراه دارد تا جایی که می‌شود از این طریق دست در دامن غیب زد و راه به عوالم باطن باز کرد و خود را از ظاهر به باطن کشاند. این بیان خود بیانگر این فرمایش است که: «موتوا قبل أن تموتوا»؛^۱ پیش از آن که بمیرید، بمیرید.

ما در این نوشتار از چرایی و چیستی مرگ و زندگی در ابدیت خواهیم گفت. آن هم برای کسانی که مرگ را چه بسا بارها و بارها دیده‌اند. زندگانی که مرده‌ای را می‌نگرند و مرگ او را می‌بینند. کسانی که برای مرده‌ای زار زار می‌گریند و سر سفره‌ی یتیمان او می‌نشینند و به جای گرفتن عبرت و اعتبار، اموال مرده را به غارت می‌بلعند و به خاطر مرگ کسی در اندیشه‌ی غارت اموال وی هستند.

خودخواهی است که انسان در مرگ عزیزان خود به دنبال چاره‌سازی برای خود باشد که جوابی برای مردم پیدا کند و عزیز خود و مرگ او و نیز

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، دار الحیاء التراث العربی، بیروت، ص ۳۱۷.



مرگی که روزی گریبان او را خواهد گرفت، فراموش کند و در بند حرف مردم باشد که در مرگ فلانی چه می‌گویند و چه بد است تنفر تمام اعضای خانواده از یک‌دیگر که باعث تلاشی خانواده و دوری آن‌ها از یک‌دیگر است؛ در حالی که مرگ، دوری و بریدن از تمامی تنفرهاست. کاش انسان بمیرد تا شاهد مرگ عزیزانش نباشد. انسان چگونه توان دیدن جان دادن کسی را دارد و چه قدر باید سنگ‌دل باشد تا آن را مشاهده کند.

کسی که می‌میرد از دنیا راحت می‌شود؛ اما کسی که می‌ماند باید تاوان پس دهد. مرده ناگهان همه چیز را رها می‌کند؛ ولی زنده هر بار که عزیزی را از دست می‌دهد، قطعه‌ای از بدنش را از خود جدا می‌کند و یا جدا می‌بیند و این مرگ تدریجی بس بزرگ‌تر از آن مرگ دفعی مرده است.

مرگ فرزند از آن زمان شروع می‌شود که تنفری بین او و پدر یا مادرش ایجاد شود و هر تنفری مرگ است. چه بد کسانی هستند آنان که عزیزانشان را همان روزهای اول فراموش می‌کنند و قهقهه‌ی آنان فضا را پر می‌کند. حال، چه تفاوت است که این خنده از دل باشد، صحنه‌ی خنده‌آوری رخ دهد و

بخندد یا در فکر خنده‌ای خطور کند و یا از مرگ
مرده خوشحال شود.

ما برای مردگان خیرات می‌کنیم اما یادی از مرگ
خود نمی‌کنیم و حتی نمی‌دانیم خیرات چه حساب
و کتابی دارد. خیلی از کارها را ما به عنوان خیرات
می‌شناسیم. به عنوان نمونه، خرمایی که شب‌های
جمعه بر قبرها می‌آورند را خیرات می‌دانیم؛ ولی
حساب حق تعالی این‌گونه نیست. خداوند متعال
فقط به یک خیر نمی‌نگرد؛ بلکه خیر را به صورت
مجموعی ملاحظه می‌کند. حق در نظر دارد خرمایی
که خیرات می‌شود چگونه تهیه شده و پول آن از
چه راهی به دست آمده است، به چه نیت، خرما را
می‌دهد و کارهای بعدی او چه هست. همه‌ی این‌ها
در تحقق و مقبولیت خیرات مؤثر است.
در زمان حاضر، خیرات صوری و ظاهری شده
است. هسته‌ی خرما را بیرون آورده و مغز گردوی
فرد اعلا به جای آن می‌گذارند و در ابتدا به
پول‌دارها و متشخصان جامعه تعارف می‌کند تا از
سخن آنان در امان بمانند و مقامی نزد بزرگان کسب
کنند؛ اگرچه باز هم سخن‌های فراوانی گفته می‌شود
و به بزرگی آن‌ها افزوده نمی‌شود.

اینان نمی‌دانند که بزرگان جامعه، کودکان،
ضعیفان، فقیران و مساکین هستند و اگر کسی این
قشر جامعه را با اکسیر محبت همراه خود نماید،
قدرت شهر را به دست گرفته است. آنان افرادی
هستند که حتی خدای تعالی نیز در خانه‌ی آن‌ها
یافت می‌شود و خداوند با پول‌پرست و بت‌پرست
بیگانده است. فقیران جامعه افرادی هستند که
ماده‌پرست نیستند؛ بنابراین پرستش پول را کم‌تر
می‌توان در آن‌ها مشاهده نمود؛ اگرچه ماده‌پرستی
در هیچ قشری نابود نمی‌شود.

زمانی که هوای نفس در امور خیر کارگر افتد،
شخص دوست دارد غذا بدهد و جلوی در نیز
بایستد و میهمانان را سلام و خداحافظ گوید؛ در
حالی که این دوست داشتن را نه خدا فرموده و نه
پیغمبر اکرم ﷺ به آن سفارش نموده است و نه
عقل خود او می‌گوید؛ بلکه عقل خود او هم اگر کار
کند به راحتی این رقاصی و تئاتر و هنرپیشه‌گری را
نمی‌پذیرد.

برای این‌گونه احترام گذاردن، چه دلیل عقلی و
شرعی در دست داریم؟ آیا جز این است که بگوییم
گذشتگان ما این کار را کرده‌اند و ما نیز

چنین می‌کنیم؟ آیا این بت‌پرستی جاهلانه نیست؟
آنان که قصد خیرات به دیگران دارند بهتر است
به جای غذای پخته، خشک‌بار را به دیگران بدهند
تا افزون بر دادن خیرات، آبروی فقیر نیز حفظ شود.
البته می‌شود خیرات را به همسر و فرزندان خود نیز
داد و خود نیز کنار آنان از آن استفاده کرد.

گاه می‌شود خانواده‌ای مقدار کمی خرما را یک
ماه با نان می‌خورند و اگر به خانه‌ی آن‌ها یک کیلو
گوشت برده شود، گویا طلا به آن‌ها داده شده است
و یا توفیق یافته‌اند امام زمان (عجل الله تعالی فرجه
الشریف) را زیارت کنند. هم چنین می‌شود با آن پول به
زندان‌ها رفت و قرض مقروضان را ادا نمود و با این
کار چه بسیار زندگی اشخاص متحول می‌شود که
حساب آن از دست ما خارج است.

مردم، نیازمند خیرات و مبرات هستند. مردمی
که برای چای جمکران در چند ردیف صف طولانی
می‌ایستند و کسی که چای تعارف می‌کند را سرباز
امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌دانند و به
نیت شفا چای را می‌خورند؛ پس چرا مسیر خیرات
به این سو نیست و چرا فقیران از پول‌دارها فرار
می‌کنند؟



دلیل آن این است که مردم خیراتی می‌خواهند که متنی در آن نداشته باشد و کسی با دست به آن‌ها اشاره نکند؛ اما متأسفانه خیراتی که در کمیته‌ی امداد و برخی از ارگان‌های دولتی یا مراکز خیریه‌ی مردمی هست و در مردم نیز سنت شده و نظام به خود گرفته است این است که باید فقیران خود در پی آن باشند تا بگیرند و این امر درست نمی‌باشد؛ چرا که خیرات گرفتنی است نه دادنی. این‌گونه خیرات را مردم بد می‌دانند و تحقیر می‌شوند و خیر دهنده را از خود نمی‌دانند؛ بنابراین میان خیر با خیر رسیده فاصله می‌افتد و خیر او اثر نمی‌گذارد و گاهی اثر معکوس می‌گذارد.

خیر را باید بی‌منت داد آن هم باید به در منازل رسانده شود؛ همان‌گونه که حضرات معصومین علیهم‌السلام این‌گونه عمل می‌کردند. مردم نیکوکار را باید چنین تربیت کرد؛ نه این که عده‌ای کار و شغل خود را در جامعه رها کنند و حقوق بگیرند و نیکوکار باشند و خیر را بگیرند و به جای خیر، خود مصرف کنند؛ که این روش، پاسخ‌گوی جامعه‌ای با این وسعت نیست و در اصل، کفاف حقوق چنین افرادی را نمی‌دهد. آن‌چه گذشت

گلایه‌ای برادرانه بود به برادران ایمانی خود تا
فقیران و نیازمندان را در این زندگی چند روزه
فراموش ننمایند؛ هرچند مقصد اصلی ما در این
کتاب، نقد اجرای مراسم سوگواری و چگونگی
دادن خیرات برای مردگان نیست و ما از خود مرگ و
زندگی در ابدیت خواهیم گفت و برخی از
ویژگی‌های قیامت را بر می‌شمریم. ان شاء الله.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین